

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

سوکندهای نهج البلاغه

تألیف:

نوراله علیدوست خراسانی

عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

فهرست مطالب

سخن ناشر	۱۳
کلیات	۱۵
مقدمه	۱۵
۱. تردید درباره مؤلف نهج البلاغه	۱۷
۲. پاسخ به این تردید	۱۹
۳. دیدگاه اندیشمندان درباره عظمت نهج البلاغه	۲۴
۳-۱. دیدگاه ابن ابی الحدید	۲۴
۳-۲. دیدگاه جرج جرداق	۳۰
۴. اسناد و مدارک نهج البلاغه	۳۲
۵. تعریف سوگند	۳۵
۶. برخی از علل سوگندهای حضرت علی <small>علیه السلام</small> به خداوند	۳۷
فصل ۱. سوگندهای مربوط به خلافت حضرت علی <small>علیه السلام</small>	۴۱
۱. سوگندهای مربوط به اولویت حضرت علی <small>علیه السلام</small> نسبت به خلافت	۴۳
۱-۱. سوگند یکم: بخدا سوگند ابابکر جامه خلافت را پوشید	۴۳
۱-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند به مردم از خودشان سزاوارترم	۵۰
۱-۳. سوگند سوم: بخدا سوگند شما آزمندترید، من حق خود را خواستم	۵۲
۱-۴. سوگند چهارم: بخدا سوگند به راه حق می‌روم	۵۳
۱-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند در دلم نمی‌گذشت که خلافت	۵۵

- ۱-۶. سوگند ششم: بخدا سوگند چون گفتار نیستم ۵۶
- ۱-۷. سوگند هفتم: بخدا سوگند همواره از حقم محروم ماندم ۵۷
۲. سوگندهای مربوط به برخی از علل پذیرش خلافت ۵۹
- ۲-۱. سوگند اول: بخدا سوگند داد ستمدیده را از ستمگر می‌گیرم ۵۹
- ۲-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند اگر حضور ۶۳
- ۲-۳. سوگند سوم: بخدا سوگند تعدادشان اندک، مقامشان والا ۶۶
- ۲-۴. سوگند چهارم: بخدا سوگند تبلیغ رسالت‌ها... به من آموخته شد ۶۹
- ۲-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند مردم گرفتار عدم تعادل و سرکشی... شدند ۷۵
۳. سوگندهای مربوط به ویژگی‌های برجسته حضرت علی علیه السلام برای خلافت ۷۷
- ۳-۱. سوگند اول: بخدا سوگند این کفش بی‌ارزش از حکومت بر شما محبوبتر است مگر... ۷۷
- ۳-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند از پیشتانان اسلام بودم ۸۰
- ۳-۳. سوگند سوم: بخدا سوگند اگر عرب در نبرد من پشت به پشت بدهند از... ۸۰
- ۳-۴. سوگند چهارم: بخدا سوگند در دنباله آن سپاه بودم تا... ۸۳
- ۳-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند درون باطل را می‌شکافم... ۸۳
- ۳-۶. سوگند ششم: به جانم سوگند سازشکار نیستم ۸۳
- ۳-۷. سوگند هفتم: سوگند به خدائی که او را به راستی برانگیخت ۸۹

فصل ۲. سوگندهای مربوط به تعیین خلافت ۹۳

۱. انصار و ادعای خلافت و سوگند امام علیه السلام درباره جایگاه انصار ۹۳
۲. طلحه و زبیر و ادعای خلافت ۱۰۲
- ۲-۱. سوگند یکم: بخدا سوگند شنیدند ولی دنیا... ۱۰۴
- ۲-۲. سوگند دوم: بجانم سوگند شما از سایر مهاجران... ۱۰۸
- ۲-۳. سوگند سوم: بجانم سوگند اگر قرار باشد امامت جز با حضور... ۱۱۰
- ۲-۴. سوگند چهارم: بخدا سوگند میلی به خلافت نداشتم آنرا تحمیل کردید ۱۱۰
- ۲-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند شما و جز شما را... ۱۱۲
- ۲-۶. سوگند ششم: بخدا سوگند اموال غارت شده را بر می‌گردانم حتی اگر... ۱۱۳
- ۲-۷. سوگند هفتم: بخدا سوگند هرگز گرد چنین کاری نمی‌گردم ۱۱۶
- ۲-۸. سوگند هشتم: بخدا سوگند عقیل را دیدم... ۱۲۰

فهرست مطالب □ ۷

- ۹-۲. سوگند نهم: بخدا سوگند اگر حسن و حسین ۱۲۲
- ۱۰-۲. سوگند دهم: بخداوندی سوگند که پروردگار جهانیان است ۱۲۲
- ۱۱-۲. سوگند یازدهم: سوگند بخدایی که دانه را شکافت، نزد من خوار خواهی شد... ۱۲۵
- ۱۲-۲. سوگند دوازدهم: بخدا سوگند می خورم، سوگندی راست ۱۲۶
- ۱۳-۲. سوگند سیزدهم: بخدا سوگند طلحه و زبیر هیچ ایرادی بر من نداشتند ۱۲۸
- ۱۴-۲. سوگند چهاردهم: بخدا سوگند خلافتی از من سراغ ندارند ۱۲۹
- ۱۵-۲. سوگند پانزدهم: بخدا سوگند طلحه برای خونخواهی عثمان شورش نکرد مگر..... ۱۳۰
- ۱۶-۲. سوگند شانزدهم: بخدا سوگند باید طلحه سه کار را انجام می داد..... ۱۳۱
- ۱۷-۲. سوگند هفدهم: بخدا سوگند آنقدر از عثمان دفاع کردم..... ۱۳۴
- ۱۸-۲. سوگند هجدهم: بخدا سوگند نمی دانم با تو چه بگویم. ۱۳۷
- ۱۹-۲. سوگند نوزدهم: بخدا سوگند کور نیستی که بنیایت کند. ۱۳۷
- ۲۰-۲. سوگند بیستم: بخدا سوگند کسی را که تو یاور باشی خدا نیرومند نگرداند ۱۴۰
- ۲۱-۲. سوگند بیست و یکم: بخدا سوگند اگر تنها به یک نفر دست نمی یافتند..... ۱۵۱
- ۲۲-۲. سوگند بیست و دوم: بخدا سوگند اگر به آنچه می خواهند برسند..... ۱۵۴
- ۲۳-۲. سوگند بیست و سوم: بخدا سوگند آن روز که کافر بودند..... ۱۶۱
- ۲۴-۲. سوگند بیست و چهارم: بخدا سوگند قریش از ما انتقام نکشید جز..... ۱۶۱
- ۲۵-۲. سوگند بیست و پنجم: بخدا سوگند اگر.... اطاعت نکنید خدا دولت اسلام را.... ۱۶۵
- ۲۶-۲. سوگند بیست و ششم: بخدا سوگند برای شان حوضی پُر کنم..... ۱۶۷
- ۲۷-۲. سوگند بیست و هفتم: بخدا سوگند گردایی برای آنان به وجود آورم ۱۶۸
- ۲۸-۲. سوگند بیست و هشتم: بخدا سوگند من کسی نیستم که ندای فرشته مرگ را بشنود و.... ۱۶۸
- ۲۹-۲. سوگند بیست و نهم: بخدا سوگند خوش نداشتم قریش کشته زیر تابش ستارگان..... ۱۷۴
۳. معاویه و ادعای خلافت ۱۸۰
- ۱-۳. سوگند اول: بجانم سوگند ای معاویه نسبت به خون عثمان..... ۱۸۰
- ۲-۳. سوگند دوم: بخدا سوگند کور دل و بی خردی ۱۸۳
- ۳-۳. سوگند سوم: بجانم سوگند اگر از گمراهی دست برنداری ۱۸۵
- ۴-۳. سوگند چهارم: برای تو بخدا سوگند می خورم... ۱۸۷
- ۵-۳. سوگند پنجم: بخدا سوگند خواستی نکوهش کنی، اما ستودی ۱۸۹
- ۶-۳. سوگند ششم: بخدا سوگند خداوند بازدارندگان از جنگ را می شناسد ۱۸۹

- ۷-۳. سوگند هفتم: بخدا سوگند حق آشکار شد و تو ناچیز بودی ۱۹۶
- ۸-۳. سوگند هشتم: بخدا سوگند اگر از حکمیت سرباز می‌زدم ۱۹۸
- ۹-۳. سوگند نهم: بخدا سوگند اگر آن را می‌پذیرفتم ۱۹۸
- ۱۰-۳. سوگند دهم: بخدا سوگند اگر جنگ کسانی را از شما گرفت ۲۰۱
- ۱۱-۳. سوگند یازدهم: بخدا سوگند آنگاه که شما را فرمان دادم ۲۰۳
- ۱۲-۳. سوگند دوازدهم: بخدا سوگند یک بار کفر تو را اسیر کرد و یکبار اسلام ۲۰۶
- ۱۳-۳. سوگند سیزدهم: بخدا سوگند به اختیار خود نیادم ۲۱۵
- ۱۴-۳. سوگند چهاردهم: بخدا سوگند هرگز دروغ نبسته‌ام ۲۱۵
- ۱۵-۳. سوگند پانزدهم: بخدا سوگند هر جا باشی تو را می‌آورند ۲۲۱
- ۱۶-۳. سوگند شانزدهم: بخدا سوگند این راه حق است ۲۲۱
- ۱۷-۳. سوگند هفدهم: بخدا سوگند از ستم نگریختند و به عدالت نرسیدند ۲۲۴
- ۱۸-۳. سوگند هجدهم: بخدا سوگند جای شگفتی نیست ۲۲۸
- ۱۹-۳. سوگند نوزدهم: بخدا سوگند اگر پرهیز از خونریزی ۲۳۰
- ۲۰-۳. سوگند بیستم: بخدا سوگند معاویه سیاستمدارتر از من نیست ۲۳۲
- ۲۱-۳. سوگند بیست و یکم: بخدا سوگند غافلگیر نمی‌شوم ۲۳۲

فصل ۳. سوگندهای مربوط به مردم کوفه

- ۲۴۱
۱. سوگندهای امام درباره نكوهش از نافرمانی کوفیان و عواقب آن ۲۴۱
- ۱-۱. سوگند یکم: بخدا سوگند این رأی نادرستی است ۲۴۱
- ۲-۱. سوگند دوم: بخدا سوگند هر ملتی که درون خانه‌اش مورد هجوم قرار گیرد ذلیل خواهد شد . ۲۴۴
- ۳-۱. سوگند سوم: بخدا سوگند دل را می‌میراند ۲۴۹
- ۴-۱. سوگند چهارم: بخدا سوگند از شمشیر بیشتر گریزانید، روی‌تان زشت باد ۲۴۹
- ۵-۱. سوگند پنجم: بخدا سوگند پایان این آشنایی ندامت بود ۲۵۲
- ۶-۱. سوگند ششم: بخدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از ۲۵۳
- ۷-۱. سوگند هفتم: به خدا سوگند من به دیدار آنان (شامیان) شیفته‌ترم ۲۵۴
- ۸-۱. سوگند هشتم: به خدا سوگند از عهده کار خود بر نمی‌آید ۲۵۵
- ۹-۱. سوگند نهم: بخدا سوگند فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد ۲۵۷
- ۱۰-۱. سوگند دهم: بخدا سوگند بوسیله شما کسی پیروز نمی‌شود ۲۵۷

- ۱۱-۱. سوگند یازدهم: بخدا سوگند گفتار شما را باور نمی‌کنم ۲۵۹
- ۱۲-۱. سوگند دوازدهم: بخدا سوگند کسی را که شما یاری کنید خوار است ۲۶۰
- ۱۳-۱. سوگند سیزدهم: بخدا سوگند مردان بزمید نه یاوران رزم ۲۶۰
- ۱۴-۱. سوگند چهاردهم: بخدا سوگند می‌دانم چه چیزی شما را اصلاح می‌کند اما... .. ۲۶۰
- ۱۵-۱. سوگند پانزدهم: سوگند به خدائی که جانم در دست اوست اینها بر شما پیروزند... .. ۲۶۳
- ۱۶-۱. سوگند شانزدهم: بخدا سوگند دوست داشتم معاویه شما را چون درهم و دینار... .. ۲۶۷
- ۱۷-۱. سوگند هفدهم: بخدا سوگند هنگام سختی جنگ از من جدا می‌شوید ۲۶۸
- ۱۸-۱. سوگند هجدهم: بخدا سوگند به زودی بر شما چیره می‌شوند ۲۷۱
- ۱۹-۱. سوگند نوزدهم: بخدا سوگند دوست داشتم از بنوفراس... .. ۲۷۴
- ۲۰-۱. سوگند بیستم: به خدا سوگند دوست داشتم خدا بین من و شما جدائی اندازد .. ۲۷۶
- ۲۱-۱. سوگند بیست و یکم: بخدا سوگند مردمی بودند نیک اندیش و راست گفتار... .. ۲۷۷
- ۲۲-۱. سوگند بیست و دوم: بخدا سوگند به زودی جوانکی از ثقیف... .. ۲۷۹
- ۲۳-۱. سوگند بیست و سوم: بخدا سوگند وسیله بدی برای افروختن جنگید ۲۸۱
- ۲۴-۱. سوگند بیست و چهارم: بخدا سوگند مغلوب‌اند آنها که یکدیگر را واگذارند ... ۲۸۳
- ۲۵-۱. سوگند بیست و پنجم: بخدا سوگند اگر جنگ درگیرد از من جدا می‌شوید... .. ۲۸۳
- ۲۶-۱. سوگند بیست و ششم: بخدا سوگند آنکه دشمن را فرصت دهد... ناتوان و زیون است... .. ۲۸۳
- ۲۷-۱. سوگند بیست و هفتم: بخدا سوگند از پای ننشینم... .. ۲۸۴
- ۲۸-۱. سوگند بیست و هشتم: به جانم سوگند اگر رفتار ما همانند شما بود... .. ۲۸۷
- ۲۹-۱. بیست و نهم: بخدا سوگند به جای شیر خون می‌دوشید ۲۸۷
- ۳۰-۱. سوگند سی‌ام: بخدا سوگند اگر مرگ من فرا رسد ۲۸۸
- ۳۱-۱. سوگند سی و یکم: سوگند بخدائی که دانه را شکافت اسلام را نپذیرفتند ۲۹۱
- ۳۲-۱. سوگند سی و دوم. بخدا سوگند اگر دشمنان، شما را... .. ۲۹۴
- ۳۳-۱. سوگند سی و سوم: بجانم سوگند این سرگردانی پس از من بیشتر خواهد شد .. ۲۹۷
۲. سوگندهای مربوط به علاقه حضرت علی علیه السلام به شهادت و یاد یاران با وفا ۳۰۵
- ۱-۲. سوگند اول: بخدا سوگند آنها خدا را دیدار کردند... .. ۳۰۵
- ۲-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند اگر مالک کوه بود... .. ۳۰۹
- ۳-۲. سوگند سوم: بخدا سوگند سکوت می‌کنم تا آنگاه که اوضاع مسلمین روبراه باشد ۳۲۱
- ۴-۲. سوگند چهارم: بخدا سوگند اگر امید به شهادت نداشتم... .. ۳۳۰

- ۳۳۱ ۲-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند اگر آرزوی من شهادت نبود.....
- ۳۳۲ ۲-۶. سوگند ششم. به خدا سوگند پروا ندارم من به سوی مرگ بروم.....
- ۳۳۲ ۲-۷. سوگند هفتم: به خدا سوگند یک روز جنگ را به تأخیر نیفکنده‌ام جز.....
- ۳۳۵ ۲-۸. سوگند هشتم: سوگند به آن کس که جان پسر ابوطالب به دست اوست.....
- ۳۳۶ ۲-۹. سوگند نهم: بخدا سوگند علاقه، فرزند ابوطالب به مرگ در راه خدا.....
- ۳۳۸ ۲-۱۰. سوگند دهم: بخدا سوگند با مرگ چیزی به من روی نیاورد.....
- ۳۳۹ ۲-۱۱. سوگند یازدهم: بخدا سوگند مرگ جدی است.....
- ۳۴۳ ۲-۱۲. سوگند دوازدهم: بخدا سوگند یاد مرگ مرا از کارهای بیهوده بازمی‌دارد.....
- ۳۴۴ ۲-۱۳. سوگند سیزدهم: بخدا سوگند شک یقین را از میان برده است.....

فصل ۴. سوگندهای مربوط به پیش‌گویی‌های حضرت علی علیه السلام ۳۴۷

- ۳۵۰ ۱. سوگندهای مربوط به پیشگویی حوادث آینده عراق
- ۳۵۰ ۱-۱. سوگند یکم: بخدا سوگند جز راست نمی‌گویم.....
- ۳۵۱ ۱-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند آزمایش می‌شوید.....
- ۳۵۱ ۱-۳. سوگند سوم: بخدا سوگند کلمه‌ای از حق را نپوشاندم و دروغی بر زبان نراندم ..
- ۳۵۳ ۱-۴. سوگند چهارم: بخدا سوگند نخستین کس بودم که او را تصدیق کردم.....
- ۳۵۴ ۱-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم هر کدام از شما را.....
- ۳۵۵ ۱-۶. سوگند ششم: سوگند به آنکه جانم در دست قدرت اوست از چیزی نمی‌پرسید.....
- ۳۶۵ ۱-۷. سوگند هفتم: به جانم سوگند با ایمان، در شعله آن فتنه تباه گردد و.....
- ۳۶۸ ۱-۸. سوگند هشتم: بخدا سوگند شهر شما زیر آب غرق می‌شود.....
- ۳۷۵ ۱-۹. سوگند نهم: سوگند به آن کس که دانه را شکافت گویا می‌بینم.....
- ۳۷۹ ۱-۱۰. سوگند دهم: به خدا سوگند! شما را در اطراف زمین پراکنده می‌کند.....
- ۳۸۵ ۲. سوگندهای مربوط به پیشگویی حوادث آینده در مورد حکومت بنی‌امیه
- ۳۸۷ ۲-۱. سوگند اول: بخدا سوگند پس از من فرزندان امیه را اربابان بدی خواهید یافت ..
- ۳۹۰ ۲-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند بنی‌امیه بر سر کار بمانند تا حرامی باقی نماند جز.....
- ۳۹۲ ۲-۳. سوگند سوم: بخدا سوگند اگر زنده ماندم بنی‌امیه را از حکومت دور می‌کنم.....
- ۳۹۴ ۲-۴. سوگند چهارم: سوگند می‌خورم سوگندی که بنی‌امیه پس از من خلافت را رها سازند.....
- ۳۹۶ ۲-۵. سوگند پنجم: بخدا سوگند دنیایی که در دست شماست همچون سایه‌ای است ..

- ۶-۲. سوگند ششم: بخدا سوگند به زودی خلافت را در دست دیگران..... ۳۹۶
 ۷-۲. سوگند هفتم: بخدا سوگند بنی امیه پس از آن همه قدرت ذوب می شوند..... ۳۹۸
 ۳. سوگندهای مربوط به پیشگویی آینده خوارج..... ۴۰۵
 ۱-۳. سوگند اول: بخدا سوگند از آنها جز ده نفر باقی نماند..... ۴۰۵
 ۲-۳. سوگند دوم: به خدا سوگند خوارج نطفه‌هایی در پشت‌های مردان..... ۴۰۸

فصل ۵. سوگندهای مربوط به فضایل و رذایل اخلاقی و مواعظ..... ۴۱۱

۱. سوگندهای مربوط به فضایل و رذایل اخلاقی..... ۴۱۱
 ۱-۱. سوگند یکم: به جانم سوگند هنوز میان شما و آنان روزگاری نگذشته... ۴۱۱
 ۲-۱. سوگند دوم: به خدا سوگند رسول خدا ﷺ چیزی به آنها نشنوند جز..... ۴۱۱
 ۳-۱. سوگند سوم: به خدا سوگند چیزی را ندیده‌اید که..... ۴۱۱
 ۴-۱. سوگند چهارم: بخدا سوگند دنیای شما در نظر من از استخوان خوکی... ۴۱۷
 ۵-۱. سوگند پنجم: بخدا سوگند به زودی دنیا ساکنانش را می‌برد..... ۴۱۹
 ۶-۱. سوگند ششم: بخدا سوگند اگر شخص دیدنی بودی..... ۴۲۰
 ۷-۱. سوگند هفتم: بخدا سوگند رام تو نخواهم شد..... ۴۲۰
 ۸-۱. سوگند هشتم: بخدا سوگند، سوگندی که تنها..... ۴۲۰
 ۹-۱. سوگند نهم: بخدا سوگند از دنیای شما چیزی نیندو ختم..... ۴۳۲
 ۱۰-۱. سوگند دهم: بخدا سوگند آن قدر پیراهنم را وصله زدم که..... ۴۳۴
 ۱۱-۱. سوگند یازدهم: بخدا سوگند زمامداران شما از این کار سودی نمی‌برند..... ۴۳۶
 ۱۲-۱. سوگند دوازدهم: بخدای بزرگ سوگند بهتانی بزرگ..... ۴۳۹
 ۱۳-۱. سوگند سیزدهم: بخدا سوگند موسی جز نانی از او نخواست..... ۴۴۱
 ۱۴-۱. سوگند چهاردهم: بخدا سوگند نه راه صدور حکم را می‌داند و نه..... ۴۴۲
 ۲. سوگندهای مربوط به مواعظ..... ۴۴۹
 ۱-۲. سوگند اول: بجانم سوگند شیطان تیر خطرناکی را آماده ساخته است..... ۴۵۰
 ۲-۲. سوگند دوم: بخدا سوگند شیطان بر اصل شما فخر کرد..... ۴۵۳
 ۳-۲. سوگند سوم: به خدا سوگند هرگز نعمتی از ملتی گرفته نشد..... ۴۵۶
 ۴-۲. سوگند چهارم: بخدا سوگند نمی‌بینم بنده‌ای را که پرهیزگار باشد..... ۴۶۰
 ۵-۲. سوگند پنجم: بخدا سوگند گر چه خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرد..... ۴۶۷

- ۶-۲. سوگند ششم: به خدا سوگند اگر شب را روی خارهای سعدان به سر ببرم... ۴۶۹
- ۷-۲. سوگند هفتم: به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان‌هاست... ۴۷۰
- ۸-۲. سوگند هشتم: بخدا سوگند شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم جز... ۴۷۲
- ۹-۲. سوگند نهم: بخدا سوگند از همین بر او می‌ترسیدم... ۴۷۵
- ۱۰-۲. سوگند دهم: بخدا سوگند اگر این رفتار میان دو نفر... ۴۷۸
- ۱۱-۲. سوگند یازدهم: بخدای بزرگ سوگند که دروغ می‌گوید... ۴۸۲
- ۱۲-۲. سوگند دوازدهم: بخدا سوگند چنین است... ۴۸۸
- ۱۳-۲. سوگند سیزدهم: سوگند به خدائی که تمام صداها را می‌شنود... ۴۹۲
- ۱۴-۲. سوگند چهاردهم: بخدا سوگند هرچه بکوشید اندک است... ۴۹۵
- ۱۵-۲. سوگند پانزدهم: بخدا سوگند اگر دل‌های تان آب شود... ۴۹۶
۵۰۱. فهرست منابع و مدارک
۵۱۷. نمایه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی‌ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند. از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق علیه السلام در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای

ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنهاست تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت **مکتب علمی امام صادق علیه السلام** را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان‌شاءالله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیات

مقدمه

نهج البلاغه گزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) است که سید شریف رضی آن را گردآوری کرده است.^۱

نهج البلاغه گنجینه بزرگ معارف اسلام، برادر قرآن کریم در تبلیغ و تعلیم است.^۲
نهج البلاغه همانند منبع اصلی اش قرآن، اثری گرانبها و بی‌بدیل است. تفاوتش این است که:

«قرآن را حامل وحی الهی (جبرئیل) بر قلب نبی امین (صلی الله علیه و آله) نازل کرد.^۳ و نهج البلاغه را در شهر علم پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حامل وحیش سید موحدین و امام متقین

۱. در نسخه‌ها و شرح‌های مختلف نهج البلاغه شماره خطبه‌ها اندکی با یکدیگر متفاوت است در بخش حکمت‌ها پس از نقل حکمت ۲۶۰ فصل کوتاهی را که ۹ جمله از کلمات قصار امام (علیه السلام) است و نیازمند تفسیر و بیان بوده ذکر می‌کند و می‌گوید: فصلی است که در آن گزیده‌ای از کلام او را که غریب می‌نماید و نیازمند به تفسیر است می‌آوریم و بعد از آن به ادامه کلمات قصار می‌پردازد و در واقع این بخش به منزله پراکنشی است که در لابه‌لای کلمات قصار برای تبیین بعضی از پیچیدگی‌ها ذکر شده است، سپس از شماره ۲۶۱ حکمت‌ها را ادامه داده است.

۲. «فہواخ القرآن الکریم فی التبلیغ و التعلیم...» شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، مطبعة الآداب النجف الأشرف، ۱۳۸۱ھ-۱۹۶۹م، ج ۱۴، ص ۱۱۱

۳. اشاره به این آیات است که می‌فرماید: «وأنه لتنزیل رب العالمین. نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین» (سوره شعرا / آیات ۱۹۴-۱۹۲) - و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. روح الامین آنرا نازل کرده است بر قلب (پاک) تو، تا (مردم را) انداز کنی.

۴. اشاره به این حدیث معروف است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها» مجلسی محمد باقر، بحارالانوار، منشورات، بیروت: مؤسسة الوفاء، ط ۲، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۱۲۰، ۱۴۵، ۲۴۵، ج ۲۴، ص ۱۰۷، ۲۰۳، ادامه در صفحه بعد

علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) با عنایت از طرف پروردگار عالمیان انشا کرد درباره نهج البلاغه گفته‌اند: راه نشان دادن علم و عمل است. برادرم اگر بخواهی به اوج آرزوهایت برسی، راه نهج البلاغه را پیما.^۱ علی بن ابیطالب (علیه السلام) سخنگوی راستین قرآن و نهج البلاغه یک تفسیر راستین از قرآن کریم و حکیم است نهج البلاغه کلام الهی است که از حلقوم و حنجره طیب و طاهر علوی به جامعه منتقل شده است. بی‌تردید نه سخنان امیرمؤمنان (علیه السلام) در آنچه مرحوم سید رضی گرد آورده خلاصه می‌شود و نه گردآوری کلمات امام (علیه السلام) منحصر به سید رضی بوده است بلکه کسان دیگری نیز بوده‌اند که به حفظ و ضبط سخنان آن حضرت همت گمارده‌اند و کتاب‌های زیادی قبل از سید رضی در میان دانشمندان و راویان حدیث، مشهور و معروف بوده است. حتی بعضی از بزرگان مورخان نوشته‌اند خطبه‌های نهج البلاغه که در میان مردم شهرت داشته بیش از آن مقداری است که سید رضی در نهج البلاغه آورده است از جمله مورخ معروف «مسعودی» که حدود یک قرن قبل از سید رضی می‌زیسته درباره خطبه‌های امام (علیه السلام) می‌نویسد:

ج ۲۸، ص ۱۹۹، ج ۳۸، ص ۱۸۹، ج ۳۹، ص ۴۷ و ص ۲۱۰، ج ۴۰، ص ۷۰ و ۸۷ و ... مرحوم محدث قمی در سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۰۸ پس از آنکه اشاره می‌کند به احادیثی که در این باره رسیده است می‌نویسد: مرد عربی داخل مسجد شد اول بر حضرت علی (علیه السلام) و آنگاه بر رسول خدا سلام کرد (کسانیکه آنجا حضور داشتند خندیدند (که چرا اول بر حضرت علی (علیه السلام) و آنگاه بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سلام کرد) و این نکته را به او یادآور شدند. گفت من از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: من شهر علمم و علی در آن شهر است. بنابراین من طبق فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کردم. علامه مجلسی با این عناوین هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) احادیثی نقل کرده که فرمود: «یا علی انا مدینه الحکمه و انت بابها» بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۲۰۴ و ۲۰۳ و ...

۱. «... غیر ان القرآن انزله حامل الوحی الالهی علی قلب النبی الامین (صلی الله علیه و آله)، و النهج انشاء باب مدینه علمم النبی و حامل وحیه، سید الموحدین و امام المتقین، علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) من رب العالمین، و قد قیل فیه:»
 نهج البلاغه نهج العلم و العمل فاسلکه یا صاحب تبلیغ غایه الامل

(الذریعه، ج ۴، ص ۱۱۱).

«آنچه مردم از خطبه‌های امام (علیه السلام) در موارد مختلف حفظ کرده و به یاد سپرده‌اند چهارصد و هشتاد و چند خطبه است که بدون یادداشت قبلی انشاء می‌کرد و مردم هم آن الفاظ را می‌گرفتند و هم در مقام عمل از آن بهره‌مند می‌شدند»^۱.
ابن جوزی از سید مرتضی نقل کرده که گفته است: چهارصد خطبه از خطبه‌های امام به دست من رسیده است^۲ در حالی که خطبه‌های نهج البلاغه که اکنون در دست ماست حدود دویست و چهل و یک خطبه است.^۳

۱. تردید درباره مؤلف نهج البلاغه

کسانیکه حجاب تعصب دیدگان‌شان را پوشانیده است درباره مؤلف این کتاب که آیا سید مرتضی است یا سید رضی و بالاتر از این در اصل صحت استناد نهج البلاغه که آیا اینها سخنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) یا گردآورنده آن (هر که هست) آنرا جعل کرده و به امام (علیه السلام) نسبت داده است. تردید کرده‌اند.^۴

۱. «والذی حفظ الناس عنه من خطبه فی سائر مقاماته اربعاً خطبة و تیف و ثمانون خطبه یوردها علی البدیة و تداول الناس ذلك عنه قولاً و عملاً». مسعودی، ابی‌الحسن، علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، مصر: مطبعة العامة، الطبعة الرابعة، ۱۳۸۴ هـ ج ۲، ص ۴۳۱، ذکر لمع من کلامه ...

۲. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، بیروت، مؤسسة اهل البيت، ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱ م، ص ۱۱۴

۳. این رقم طبق نسخه نهج البلاغه تحقیق دکتر صبحی، الصالح، قم: منشورات دار الهجرة، ۱۳۹۵ هـ ق، می‌باشد.
افراد دیگری نیز کتاب‌هایی با نام‌های مختلف درباره سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) تألیف کرده‌اند که معروفترین آنها غررالحکم و دررالکلم آمدی است که جمال‌الدین خوانساری آن را به فارسی شرح کرده و با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث» توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است. همچنین دستور معالم الحکم و مأثور مکارم الشیم من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب القضاعی، ابی عبدالله، محمد بن سلامه، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۳۲ هـ - ۱۹۱۴ م را در این باره می‌توان نام برد. شهید مطهری می‌نویسد: علی الجندی رئیس دانشکده علوم در دانشگاه قاهره در مقدمه‌ای که بر کتاب علی بن ابیطالب شعره و حکمه نوشته است چند کتاب و نسخه از این مجموعه‌ها نام می‌برد از جمله نثر الثالی که این کتاب به وسیله یک مستشرق روسی در یک جلد ضخیم ترجمه و منتشر شده است و نسخه خطی دیگری در دارالکتب المصریه به نام «حکم سیدنا علی» موجود است. سیری در نهج البلاغه، انتشارات صدرا، ج ۲۴، شهریور ۱۳۷۹، ص ۲۴.

۴. یکی از تردیدکنندگان ابن خلکان است که ریشه این تردید از زمان او پدید آمد که جهت اطلاع بیشتر درباره تردیدکنندگان به این منابع رجوع شود. ابن خلکان و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، قم: منشورات الرضی، ط ۲، ۱۳۶۴ ش، ج ۳، ص ۳۱۳، عرشی، استاذ امتیاز علیخان، استناد نهج البلاغه قدم له الشیخ عزیزالله العطاردی، مطبعة

نویسنده استناد نهج البلاغه پس از اینکه نظر تاریخ‌نویسانی را که یادآور شدیم، بیان می‌کند می‌نویسد: از گفتار ابن خلکان و کسانی که سخن او را پذیرفته‌اند چنین نتیجه می‌گیریم:

- ۱- دانشمندان درباره مؤلف نهج البلاغه اختلاف نظر دارند، گروهی آن را به شریف مرتضی و دسته‌ای دیگر آن را به شریف رضی نسبت داده‌اند.
- ۲- نظری را که اینها ترجیح می‌دهند این است که مؤلف نهج البلاغه شریف مرتضی است به این دلیل که نام این کتاب (نهج البلاغه) را در شرح حال شریف مرتضی آورده‌اند.
- ۳- بعضی دیگر براین باورند که آنچه از خطبه‌ها و حکمت‌ها در نهج البلاغه است تألیف همان کسی است که آن را جمع کرده و به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده و سخن خود امام نیست.^۱

العلیمة، قم: رمضان ۱۳۹۹، منشورات مكتبة الثقلين، ص ۳، الحسيني، الخطيب السيد عبدالزهر، مصادر نهج البلاغه و اسانیده مطبعة القضاء في النجف. ط ۱، ۱۳۸۶هـ - ۱۹۶۶م، ج ۱، ص ۱۱۲. الدكتور حامد حفي داوود شهبان حول نهج البلاغه، توثيقه و نسبتته الى الامام (علیه السلام)، نشر مؤسسة نهج البلاغه، ط ۱، محرم ۱۴۰۱هـ - ۱۹۸۰م، طبع شرکت افست تهران، ص ۵. صفدي صلاح الدين خليل بن ابيک، الوافي، بالوفيات دارالنشر فرانز شتايز ۱۳۹۴هـ - ۱۹۷۴م، ج ۲، ص ۳۷۵. الحنبلي ابي الفلاح عبدالحی بن العماد شذرات الذهب في اخبار من ذهب، بيروت: دارالکتب العلمیة. بی تا، ج ۲، ص ۱۸۴-۱۸۲. الذهبي. ابي عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت: دارالمعرفة، ج ۳، ص ۱۲۴. اليافعي، ابو محمد، عبدالله بن اسعد، مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، منشورات، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت: ط ۲، ۱۳۹۰هـ - ۱۹۷۰م، ج ۳، ص ۴۳. خيرالدين الزركلي. الاعلام، دارالعلم للملأين، بيروت: ط ۷، ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م، ج ۴، ص ۲۷۸. عسقلاني، حافظ، شهاب الدين، ابي الفضل، احمد بن علي بن حجر لسان الميزان، منشورات مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت: ط ۲، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م، ج ۴، ص ۲۲۳. كارل بروكلمان تاريخ الادب العربي، تعريف دكتور عبدالحليم النجار، جامعة الدول العربية الادارة الثقافية، قم: دار الكتاب الاسلامي، ط ۲، ج ۲، ص ۶۲. جرجي زيدان، تاريخ آداب اللغة العربية، بيروت: منشورات دارمكتبة الحياة، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۸۷. دكتور شوقي ضيف تاريخ الادب العربي العصر الاسلامي. دارالمعارف قاهره، ط ۶، ص ۱۲۸. احمد امين نيز مي‌نويسد: آنچه در نهج البلاغه است به علي (علیه السلام) نسبت داده‌اند و انسان نمی‌داند کدام آن سخن علي و کدام سخن او نيست. فجر الاسلام دارالكتاب العربي، بيروت: الطبعة العاشرة، ۱۹۶۹، ص ۱۴۹-۱۴۸. ابن جوزي آن را نسبت به سيد مرتضی می‌دهد. تذكرة الخواص، ص ۱۱۴.

۱. استناد نهج البلاغه، ص ۴

آنگاه مؤلف استناد نهج البلاغه به نقد و بررسی مدعای ابن خلکان و ذهبی و.. می‌پردازد که جهت اطلاع بیشتر به همین مدرک مراجعه شود.

۲. پاسخ به این تردید

بی‌تردید مؤلف نهج البلاغه سید شریف رضی است و سخنان امام (علیه السلام) را او گردآوری کرده است که بطور مختصر به چند دلیل اشاره می‌شود.

سید رضی می‌نویسد: من در آغاز جوانی و طراوت زندگی دست به تألیف کتابی در خصائص و ویژگی‌های ائمه (علیهم السلام) زدم که مشتمل بر خبرهای جالب و سخنان برجسته آنها بود. انگیزه این عمل را در آغاز آن کتاب یادآور شده‌ام. و آن را آغاز سخن قرار داده‌ام. پس از گردآوردن خصائص امیرمؤمنان (علیه السلام) مشکلات و حوادث روزگار از اتمام بقیه کتاب مرا باز داشت. آن کتاب را به چندین باب و هر بابی را به چندین فصل تقسیم کرده بودم. در پایان آن فصلی بود که متضمن سخنان جالب امام (علیه السلام) بود. از سخنان کوتاه در مواعظ، حکم، امثال و آداب، نه خطبه‌های طولانی و نه نامه‌های گسترده.

جمعی از دوستان آن را جالب و شگفت‌انگیز از جنبه‌های گوناگون دانستند و از من خواستند کتابی تألیف کنم که سخنان برگزیده امیرمؤمنان (علیه السلام) از جمیع فنون و بخش‌های مختلف، از خطبه‌ها، نامه‌ها، مواعظ و آداب در آن گرد آید... من خواسته آنها را اجابت کردم و این کار را شروع نمودم در حالی که یقین داشتم سود و نفع معنوی آن بسیار است و به زودی همه جا را تحت سیطره خود قرار خواهد داد و اجر آن ذخیره آخرت خواهد بود.

منظورم این بود که علاوه بر فضائل بی‌شمار دیگر، بزرگی قدر و شخصیت امیرمؤمنان (علیه السلام) را از این نظر روشن سازم و این که او تنها فردی است از میان تمام گذشتگان که سخنانی از آنها به جا مانده است، سخنان آن حضرت به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده، گفتار او اقیانوسی است بی‌کرانه که سخن هیچ بلیغی به پایه آن نمی‌رسد. می‌خواستم در این مورد - در افتخار به امام (علیه السلام) به قول شاعر

معروف «فرزدق»^۱ متمثل شوم که در مورد افتخار به پدران خود به شخصی به نام «جریر» خطاب می‌کند:

«ای جریر! آنها پدران و نیاکان من هستند، اگر می‌توانی در آن هنگام که در مجمعی گرد آمدیم، همانند آنها را برای خود برشمار.»^۲

من مشاهده کردم سخنان آن حضرت بر مدار «سه» اصل می‌چرخد: نخست خطبه‌ها و اوامر، دوم نامه‌ها و رسائل و سوم کلمات حکمت‌آمیز و مواعظ، به این دلیل با توفیق الهی تصمیم گرفتم ابتدا خطبه‌های زیبا، سپس نامه‌های جالب و بعد از آن کلمات کوتاه و حکمت‌آمیز آن حضرت را برگزینم، برای هر کدام از آنها بابتی و صفحات ویژه‌ای در میان هر باب و باب دیگر اختصاص دادم تا این که اگر در آینده به موارد دیگری دست یابم برآن بیفزایم و هرگاه سخنی از آن حضرت در مورد بحث و مناظره یا پاسخ سؤال و یا منظور دیگری بود که به آن دست یافتم ولی جزء هیچ یک از این سه بخش نبود، آن را در مناسبترین و

۱. فرزدق سراینده همان قصیده معروفی است که درباره امام سجاد (علیه السلام) سرود و اشعار اینگونه آغاز می‌شود: "یا سائلی این حل الجود و الکرّم" که جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۵ و فیات الاعیان، ج ۶، ص ۹۵. تذکرة الخواص، ص ۲۹۶. شریف مرتضی علی بن الحسین موسوی علوی، امالی المرتضی (غرر الفوائد و درر القلائد) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۳ هـ ۱۹۵۴ م، ط ۱، ج ۱، ص ۶۷.

الشیرازی، السید علیخان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، بیروت: مؤسسة الوفاء، ط ۲، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م، ص ۵۴۱، قمی، حاج شیخ عباس، الکنی و الالقاب، تهران: منشورات مکتبة الصدر، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۲، مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، النجف الاشرف، المطبعة المرتضویة، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۴. تستری، محمد تقی قاموس الرجال، منشورات، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۷۹ هـ ق، مطبعة المصطفوی، ج ۷، ص ۳۰۶.

النیسابوری، فتال محمد بن احمد، روضة الواعظین، با مقدمه محمد مهدی سید حسن خراسان، منشورات مکتبة الحیدریه و مطبعتها النجف، ۱۳۸۶ هـ ۱۹۶۶ م، قم: منشورات الرضی، ۱۳۸۶ هـ ص ۱۹۹. حسینی بحرانی سید هاشم، حلیة الابرار فی فضائل محمد و آله الاطهار، مطبعة العلمیة، قم: ط ۱، ۱۳۹۷ هـ ج ۲، ص ۵۱. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، بیروت: دارالکتاب العربی، ط ۵، ۱۴۰۷ هـ ج ۳، ص ۱۳۹. شیخ مفید، الاختصاص، قم: انتشارات مکتبة الزهراء، ۱۴۰۲ هـ ق، ص ۱۹۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌بی‌طالب، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات علامه، ج ۴، ص ۱۷۲. دمیری محمد بن موسی، حیوة الحیوان، قم: منشورات الرضی ۱۳۶۴ هـ، ج ۱، ص ۱۵. ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت: منشورات مکتبة المعارف، ۱۹۶۶ م، ج ۹، ص ۱۰۸.

۲. اولئک آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجامع

نزدیکترین بخش قرار دادم و بسا در میان آنچه برگزیده‌ام، فصول غیرمنظم و سخنان جالب غیرمرتبی آمده، این به خاطر آنستکه من نکته‌ها و جملات درخشان آن حضرت را جمع می‌کنم و منظوم حفظ تمام پیوندها و ارتباطات کلامی نیست.... مرحوم سید رضی در ادامه می‌نویسد: «بعد از تمام کتاب، چنین دیدم که نامش را «نهج البلاغه» بگذارم زیرا این کتاب درهای بلاغت را به روی بیننده می‌گشاید و خواسته‌هایش را به او نزدیک می‌سازد...»^۱

از این سخن سید رضی به روشنی ثابت می‌شود که این کتاب گفتار امیرمؤمنان (علیه السلام) است که خود سید رضی آن را گردآوری کرده است و خود او به این امر اعتراف می‌کند که این سخنان فقط می‌تواند از امیرمؤمنان (علیه السلام) باشد نه کس دیگری. آنجا که می‌گوید: «امیرالمؤمنین سرچشمه فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است. و از او اسرار بلاغت آشکار گشت و قوانین و دستورات آن از وی گرفته شد. بر شیوه او هر خطیب توانایی راه یافت و به گفتار او هر خطیب توانایی یاری جست و با این حال او در این میدان پیش رفت و دیگران فرود ماندند او تقدم یافت و دیگران عقب ماندند». سپس در تفسیر این سخن می‌افزاید: «زیرا در کلام او نشانه‌هایی از علم خدا است و عطر و بویی از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)»^۲.

سید رضی در برخی از کتب دیگرش استناد به نهج البلاغه کرده و به آن کتاب ارجاع می‌دهد که به چند مورد اشاره می‌شود.

الف) حقایق التأویل: یکی از کتب او حقایق التأویل است که نجاشی در رجال خود از آن نام می‌برد.^۳

۱. مقدمه سید رضی بر نهج البلاغه.

۲. همان منبع. همچنین، مرحوم سید رضی، گاهی که اشارات کوتاه و پر معنایی را در عظمت محتوای نهج البلاغه در بین این کتاب شریف آورده است بسیار قابل توجه و دقت است به عنوان نمونه پس از نقل خطبه ۲۱ می‌گوید این سخن هرگاه بعد از کلام خدا و کلام رسول خدا با هر سخنی مقایسه شود بر آن برتری دارد و پیشی می‌گیرد و بمناسبت حکمت ۸۱ (قیمه کل امری ما یحسبه) می‌نویسد: این سخنی است که قیمتی برای آن نمی‌توان یافت و هیچ گفتار حکمت‌آمیزی هم وزن آن پیدا نخواهد شد و هیچ سخنی همپایه و قرین آن نیست.

۳. نجاشی، ابوالعباس، احمد بن علی بن العباس، فهرست اسماء مصنفی الشیعه (معروف به رجال نجاشی)، منشورات قم: مکتبه الداوری، ص ۲۸۳

مرحوم سید رضی در این کتاب می‌نویسد: «هر کسی دلیلی بر مدعای ما می‌خواهد به کتاب ما که او را تألیف کردیم و نهج البلاغه نامیدیم مراجعه کرده و در مطالب آن دقت کند. ما در این کتاب برگزیده‌ای از کلیه انواع و اجناس از بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گردآوری کرده‌ایم که مشتمل بر خطبه‌ها، نامه‌ها، حکمت‌ها و پندها می‌باشد...»^۱.

ب) المجازات النبویه: تألیف دیگر مرحوم سید رضی کتاب «المجازات النبویه او مجازات الآثار النبویه» است که در چند مورد از این کتاب به «نهج البلاغه» که تألیف خود او است اشاره می‌کند که از نظراتان می‌گذرد.

۱- در ضمن حدیثی درباره مردم آخرالزمان می‌نویسد: ...بیان کننده این حدیث سخن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که فرمود: تخففوا تلحقوا. سبکبار شوید تا به قافله برسید و ما آن را در کتاب خود به نام «نهج البلاغه» که برگزیده‌ای از کلام مولی است آورده‌ایم.^۲

۲- به مناسبت این قسمت از خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: آگاه باشید دنیا رو به پایان رفته و به ما پشت کرده و آخرت روی آورده است می‌نویسد: این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با تغییراتی در الفاظ آن از امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (علیه السلام) نیز آمده

۱. سید شریف رضی، حقایق التأویل فی متشابه التنزیل، ج ۵، مقدمه علامه شیخ عبدالحسین حلی، شرح محمدرضا آل کاشف الغطاء، بیروت: دارالمهاجر للطباعة و النشر و التوزیع، بی‌تا، ص ۱۶۷.

۲. شریف رضی، ابی‌الحسن محمد بن‌الحسین بن‌احمد الموسوی، المجازات النبویه او مجازات الآثار النبویه، تصحیح و تعلیق العقیه و محمد رضوان الذایه، منشورات المستشاریة الثقافیة للجمهوریة الاسلامیة الایرانیة بدمشق، ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۷م، ص ۳۳.

این سخن در نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۶۳، در خطبه ۲۱ اینگونه آمده است: فأن الغایة امامکم و أن ورائکم الساعة تحدوکم تخففوا تلحقوا فانما ینتظر باولکم آخرکم. بی‌گمان پایان کار (رستخیز و قیامت و بهشت و دوزخ) پیش‌روی شما است و عوامل مرگ پیوسته شما را به پیش می‌رانند، سبکبار شوید تا به قافله برسید. در ضمن خطبه ۱۶۷، ص ۲۴۲ نیز همین سخن آمده است. سید رضی پس از نقل خطبه ۲۱ می‌گوید: این سخن امام (علیه السلام) پس از سخن خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) با هر سخنی سنجیده شود بر آن برتری دارد و از آن پیشی می‌گیرد و از جمله «سبکبار شوید تا برسید. کلامی کوتاه‌تر و یرمعنی‌تر از آن شنیده نشده چه کلمه زرف و بلندی! و چه جمله یرمعنی و حکمت آفرینی است که تشنگی را با آب حکمت می‌زداید ما عظمت و شرافت این جمله را در کتاب خود الخصائص بیان کرده‌ایم.

است و ما آن را در کتاب‌مان که مشتمل بر گزیده‌ای از سخنان آن امام است و آن را «نهج البلاغه» نامیده‌ایم آورده‌ایم.^۱

۳- همچنین بمناسبت این سخن پیامبر (ﷺ) که فرمود: هیچ آیه‌ای در قرآن نیامده است مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد...^۲ می‌نویسد:

«این سخن همان‌گونه است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در یکی از کلماتش آن را توصیف کرده و فرموده است به قرآن با خوارج به جدل می‌پرداز زیرا قرآن برای این لجوجان) تاب معانی مختلف و امکان تفسیر گوناگون دارد تو چیزی می‌گوئی و آنها چیز دیگر لیکن با سنت پیامبر (ﷺ) با آنان به بحث و گفتگو پرداز که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند».^۳

۴- بمناسبت این سخن پیامبر (ﷺ) که فرمود:

دل‌ها ظرف‌هایی هستند که بعضی از بعضی دیگر حفظ و نگهداریش بیشتر است.^۴

می‌گوید: این سخن به امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز با تفاوت در عبارت نسبت داده شده است که آن را در قسمتی از سخن حضرت به کمیل بن زیاد نخعی در کتاب «نهج البلاغه» آورده‌ایم.^۵

۱. «الاولان الدنيا قدار تحلت مدبرة وان الآخرة قد ارتحلت مقبلة ... و يروى هذا الكلام على تغيير فى الفاظه لامير المؤمنين على بن ابي طالب (علیه السلام) و قد اوردناه فى كتابنا الموسوم بنهج البلاغة و هو المشتمل على مختار كلامه (علیه السلام) ... المجازات النبويه»، همان ص ۱۸۹-۱۸۸. در نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۸ اینگونه آمده است: «اما بعد فان الدنيا ادبرت و آذنت بوداع وان الآخرة قد اقبلت و اشرفت باطلاع». همانا دنیا روی گردانده و وداع خویش را اعلام داشته است و آخرت به ما روی آورده و طلایه‌های آن آشکار گردیده است.

۲. «ما نزل من القرآن آية الا ولها ظهور و بطن...» المجازات النبويه، ۲۳۹.

۳. این سخن امام از سفارش‌های او به عبدالله بن عباس است هنگامی که وی را برای گفت و گو نزد خوارج فرستاد فرمود: «لاتخاصهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه نقول و يقولون و لكن حاججهم بالسنة فانهم لن يجحدوا عنها محيصاً» نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۶۵. نامه ۷۷. سپس سید رضی می‌نویسد: و قد ذكرنا هذا الكلام فى كتابنا الموسوم بنهج البلاغه، المجازات النبويه، ص ۲۴۰.

۴. «القلوب اوعية بعضها اوعى من بعض»، المجازات النبويه، ص ۳۵۵.

۵. ... یا کمیل بن زیاد ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها، نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۹۵، حکمت ۱۴۷. ای کمیل بن زیاد این دلها همانند ظرفها است، که بهترین آن ظرفی است که حفظ و نگهداریش بیشتر باشد.

۵- همچنین درباره این سخن پیامبر (ﷺ) که به همسران خود فرمود:
هرکس از شما که بیشتر اهل جود و سخاوت باشد زودتر پس از من به من
ملحق خواهد شد^۱ می نویسد:

مثل این سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که فرمود:
«کسی که با دست کوتاه ببخشد با دست بلند به او بخشیده می شود^۲ و ما این را
در کتاب مان به نام «نهج البلاغه» آورده ایم».^۳

۳. دیدگاه اندیشمندان درباره عظمت نهج البلاغه

۳-۱. دیدگاه ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید معتزلی که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن هفتم است در
شرحی که بر نهج البلاغه امیرمؤمنان (علیه السلام) نگاشته بارها در این زمینه سخن گفته و در
برابر فصاحت و بلاغت فوق العاده این کتاب و اینکه این سخنان را جز او کسی
نمی تواند بیان کند سر تعظیم فرود آورده است که به عنوان نمونه به چند مورد از
سخنان او بسنده می شود.

۱- بمناسبت خطبه (۲۲۱)^۴ بعد از شرح بخشی از کلام علی (علیه السلام) درباره
«برزخ» می گوید: «اگر تمام فصیحای عرب در یک مجلس اجتماع کنند و این بخش
از خطبه برای آنها خوانده شود سزاوار است برای آن سجده کنند»^۵ (همان گونه که

۱. «و من ذلك قوله عليه الصلوة والسلام لازواجه اسرعن لحاقاً بي اطول لكن يداً، المجازات النبويه» ص ۵۹.

۲. «من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة» (نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۰۹، حکمت ۲۳۲).

۳. المجازات النبويه، ص ۶۰. مرحوم سید رضی در این باره که پیغمبر فرمود: اسرعن... توجیهاتی دارد که به همین
مدرک رجوع شود.

۴. نهج البلاغه صبحی صالح، ۳۳۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، منشورات داراحیاء
الکتب العربیه، ۱۳۸۲ هـ - ۱۹۶۲ م، ج ۱۱، ص ۱۴۵، خطبه ۲۱۶.

۵. خطبه این گونه شروع می شود: «و من کلام له (علیه السلام) قاله بعد تلاوته. الهاکم التکائر حتی زرتم المقابر یا له مراماً ما
ابعد و زوراً ما اغفله و خطراً ما افطعه...».

از سخنان امام (علیه السلام) است که این سخن را پس از تلاوت این آیات بیان فرمود:

تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل کرده) تا آنجا که زیارت قبرها رفتید (و قبور مردگان
ادامه در صفحه بعد

روایت کرده‌اند) هنگامی که شعرای عرب شعر معروف «عدی بن الرقاع»^۱ را شنیدند برای آن سجده کردند و آنگاه که از علت سجده آنان سؤال شد گفتند: ما محل سجود در شعر را می‌شناسیم. آن گونه که شما محل سجود را در (آیات سجده) قرآن^۲ می‌شناسید.^۳

ابن ابی الحدید هنگام شرح قسمتی که مربوط به عالم برزخ می‌شود: این مثل را به خاطر می‌آورد و می‌گوید: این مثلی است (که گفته‌اند):

«ای شتر مرغ یا درست پرواز کن یا بال مگشا» سپس می‌گوید: و به راستی هر کس می‌خواهد مردم را موعظه کند و بترساند و سنگ خاری دل را جلا دهد و فرو کوبد و بی‌ارزشی دنیا و تصرف آن را نسبت به اهل خود بیان کند این چنین موعظه با این کلمات رسا بیاورد و گرنه سکوت کند که سکوت و خودداری از سخن پوشاننده عیب است و خاموشی بهتر از منطقی است که گوینده‌اش را رسوا سازد. و هرکس به این فصل بنگرد می‌فهمد معاویه راست گفته که درباره علی (علیه السلام) اظهار داشته است: «به خدا سوگند هیچ کس جز او فصاحت را برای قریش پایه نهاده است».

... سوگند می‌خورم به آنکه همگان به او سوگند می‌خورند که من از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هیچ بار آن را نخوانده‌ام مگر آنکه در جان من بیم و خوف و موعظه پدید آمده و در دلم هراس و براندامم لرزه افکنده است و هرگز در آن دقت نکردم مگر آنکه مردگان از خویشاوندان و نزدیکانم را یاد آوردم و دوستان در گذشته‌ی خود را به خاطر آوردم و چنین

خود را برشمردید) (تکثیر ۲-۱) شگفتا! چه هدف بسیار دوری! و چه زیارت کنندگان غافل و چه افتخار مرهوم و رسوائی... تا می‌رسد به اینجا که درباره برزخ می‌فرماید: سلکوا فی بطون البرزخ سبیلاً سلطت الارض علیهم فیه فأکلت من لحومهم و شربت من دمانهم... (پس از مرگ) در درون قبرها خزیدند و زمین بر آنها مسلط شد، از گوشتشان خورد و از خون‌هایشان آشامید...

۱. شعر عدی بن رقاع این است: قلم اصاب من الدواء مدادها.

۲. در چهار سوره از قرآن که آیه سجده دارد واجب است هرگاه انسان آن آیات را بخواند یا گوش کند فوری به سجده رود سوره‌های نجم آیه ۶۲، علق آیه ۱۹، سجده آیه ۱۵، فصلت آیه ۳۷.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۳-۱۵۲.

پنداشتم که من خود همان کسی هستم که علی (علیه السلام) حال او را در این خطبه توصیف فرموده است.

چه بسیار گویندگان و واعظان و فصیحان که در این معنی سخن گفته‌اند و چه بسیار که بر گفته‌های آنان به طور مکرر آگاهی پیدا کرده و آن را خوانده‌ام. ممکن است این موضوع به سبب عقیده من نسبت به گوینده این سخن باشد و ممکن است بدان سبب باشد که نیت گوینده شایسته و یقین او استوار و اخلاص او پاک و خالص است و ناچار تأثیر گفتارش در نفوس بیشتر و نفوذ موعظه‌اش در دلها رساتر است.^۱

۲- ابن ابی الحدید در مورد دیگری آنجا که به مقایسه اجمالی میان بخشی از کلام مولی علی (علیه السلام) با سخنان معروف ابن نباته^۲ خطیب معروف قرن چهارم هجری می‌پردازد، می‌گوید:

«آگاهان به علم فصاحت و بلاغت اگر این گفتار علی (علیه السلام) را با دیده انصاف بنگرند می‌دانند که یک سطر از نهج البلاغه مساوی هزار سطر از سخنان معروف «ابن نباته» است بلکه بر آن فزونی می‌گیرد و برتری می‌جوید...»^۳

۳- باز، در همین زمینه آنجا که یکی از خطابه‌های «ابن نباته» را درباره جهاد که در اوج فصاحت است نقل می‌کند که با جمله‌ای از کلمات امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه جهاد آمیخته شده و ابن نباته این سخن امام را در ضمن خطبه خود آورده که امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵۴-۱۵۲.

۲. نام او ابو یحیی عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته است که در سال ۳۷۴ وفات یافت. ابن عماد حنبلی درباره اش می‌گوید: عبدالرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته در زمان سیف الدوله خطابه حلب را به عهده گرفت و در خطبه‌های او دلیل بر قوت علم و احاطه او و ذوق و قریحه قوی وی پیدا است و همگان برآند که کسی مانند او خطبه‌ای ایراد نکرده است و هنوز عمر را به چهل سال نرسانید از دنیا رفت. شذرات الذهب، همان، ج ۲، جزء ۳، ص ۸۳، سال ۳۷۴. جهت اطلاع بیشتر درباره او رجوع شود به: وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۱۵۶. تاریخ الادب العربی بروکلمان، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۰۸.

۳. فلیتأمل اهل المعرفة بعلم الفصاحة والبيان هذا الکلام بعین الانصاف، يعلموا ان سطرأ واحداً من کلام «نهج البلاغه» يساوی الف سطر منه، بل یزید و یربی علی ذلک... شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۱۴.

«... بخدا سوگند هیچ قوم و ملتی در درون خانه‌ها مورد هجوم دشمن قرار نگرفتند مگر اینکه ذلیل و خوار شدند».^۱ (ابن ابی الحدید) می‌نویسد: «به این جمله امیرمؤمنان بنگر و ببین چگونه از میان تمام این خطبه فریاد می‌کشد، فریاد فصاحت و بلاغت و به شنونده‌اش اعلام می‌دارد که از معدنی غیر از معدن بقیه خطبه (ابن نباته) برخاسته و از خاستگاهی غیر از آن خاستگاه است».

«به خدا سوگند همین یک جمله چنان خطبه ابن نباته را آراسته و زینت بخشیده آن‌گونه که یک آیه از قرآن در لا به لای یک خطبه معمولی درست همچون گوهری درخشنده است که پیوسته نور افشانی می‌کند و روی بقیه سخن روشنایی می‌پاشد».^۲
 ۴- همچنین ابن ابی الحدید در بخش دیگری که مقایسه می‌کند خطبه‌های ابن نباته را با خطبه‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) قسمتی از سخنان ابن نباته را که نقل می‌کند می‌نویسد: «این قسمت را ابن نباته از فلان قسمت نهج البلاغه از خطبه‌های امیرمؤمنان (علیه السلام) سرقت کرده است» از جمله می‌نویسد: آیا نمی‌بینی این سخن امیرمؤمنان (علیه السلام) را که می‌گوید:

«جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان (خاص خود) گشوده است...».^۳

ابن نباته این قسمت را سرقت کرده و اینگونه گفته است:

«جهاد (از) محکم‌ترین پایه‌های ایمان است».^۴

موارد دیگری را ابن ابی الحدید می‌نویسد که ابن نباته از خطبه ۲۷ امیرمؤمنان (علیه السلام) سرقت کرده است که جهت اطلاع بیشتر به شرح نهج البلاغه او رجوع شود.^۵

۱. ... فوالله ما غزی قوم قطّ فی عقردارهم الا ذلّوا ... اما ابن نباته همین جمله امام (علیه السلام) را اینگونه آورده است... فانه والله ماغزی قوم فی عقردارهم الا ذلّوا. ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۴، که به جای فوالله گفته است فانه والله و نیز کلمه «قطّ» را حذف کرده است.

ابن نباته آورده است: ... فانه والله ما غزی قوم فی عقردار هم الا ذلّوا. ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۴.

۲. ابن ابی الحدید، همان، ص ۸۴-۸۵.

۳. ... ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصته اوليائه... نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۴. ابن نباته آورده است: ... فان الجهاد اثبت قواعد الايمان ... همان، ص ۸۱.

۵. ج ۲، ص ۸۲.

ابن ابی‌الحدید پس از آنکه خطبه ابن نباته را درباره جهاد می‌آورد، هنگام مقایسه بین خطبه‌های او و خطبه‌های امیرمؤمنان (علیه‌السلام) می‌نویسد: کلام ابن نباته در مقایسه با کلام امیر مؤمنان (علیه‌السلام) مانند ساختن خانه‌ای می‌ماند که از خشت خام و گل بنا شده باشد و دیوارهای آن با نقش و تصاویری از آب طلا کاری شده رنگ‌آمیزی و نقاشی گردیده و بالای گچ و خاکستر سرب را، با آب طلا زینت دهند و به رنگ طلائی در بیاورند که از داخل هیچ استحکامی ندارد و آنگاه که نوبت به سخنان امیرمؤمنان (علیه‌السلام) می‌رسد می‌گوید: سخنان او مانند خانه‌ای است که با سنگ‌های بزرگ سخت و استوار و صاف ساخته شده و بین آنها عمودها و ستون‌هایی از سرب‌های ذوب شده بکار رفته و این سرب و مس‌ها را بین آنها ریخته‌اند که فاصله و شکاف در میان آنها نباشد^۱ این خانه‌ها بی‌سقف زیر آسمان است نه آب طلا کاری شده و نه زینت داده شده است و در کمال استحکام پایه‌ریزی شده است و بین این دو خانه اختلاف زیاد و فرق بزرگی است.^۲

۵- ابن ابی‌الحدید در مقدمه شرح نهج‌البلاغه می‌گوید:

... و اما فصاحت، او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است از این رو درباره کلام او گفته شده پائین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوق است و مردم از او راه و رسم خطابه و نوشتن را آموخته‌اند. عبدالحمید بن یحیی می‌گوید: هفتاد خطبه از خطبه‌های علی (علیه‌السلام) را حفظ کردم و پس از آن ذهنم جوشید که جوشید و ابن نباته می‌گوید از خطابه‌های او گنجی حفظ کردم که هر چه از آن هزینه می‌کنم و به کار می‌بندم موجب فزونی و گسترش آن است. صد فصل از مواعظ و پند و اندرزهای علی بن ابیطالب را حفظ کردم.

و هنگامی که محفن بن ابی‌محفن به معاویه گفت: از پیش درمانده‌ترین مردم در آداب سخن نزد تو آمده‌ام. معاویه گفت: ای وای بر تو! چگونه او درمانده‌ترین مردم در سخن گفتن است و حال آنکه بنخدا سوگند هیچ کس جز او آداب فصاحت

۱. از آنجا که گاهی برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب می‌کردند و در لابه‌لای قطعات آن می‌ریختند به طوری که فوق‌العاده محکم و یکپارچه می‌شدند به هر بنای محکمی مرصوص اطلاق می‌شود.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۸۴.

را برای قریش سنت نساخته است (سپس ابن ابی الحدید می‌نویسد) همین کتابی که اکنون ما شرح آن را می‌نویسیم بهترین دلیل بر آن است که کسی را یارای برابری در فصاحت و پهلوی زدن در بلاغت با او نیست، و برای تو همین نشانه بسنده است که برای هیچ‌کس دیگر یک دهم بلکه یک بیستم آنچه برای او تدوین شده فراهم نیامده است و نیز برای تو در این مورد آنچه که ابو عثمان جاحظ در مدح او در کتاب البیان والتبیین^۱ و کتاب‌های دیگر خود آورده بسنده و کافی است.^۲

۶- بمناسبت نامه ۳۵ نهج البلاغه که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از شهادت محمد بن ابی‌بکر^۳ آن را برای عبدالله بن عباس نوشت: ابن ابی‌الحدید می‌گوید: به فصاحت

۱. جاحظ از بزرگترین ادبا و نوابغ عرب است و در اوایل قرن سوم هجری می‌زیسته. در کتاب معروف و مشهور خود کلماتی از امیرمؤمنان (علیه السلام) را نقل کرده و به ستایش آن حضرت پرداخته است از جمله هنگامی که به این کلمه از کلمات قصار آن حضرت می‌رسد که فرمود: قيمة كل امریء ما يحسنه. «ارزش و قیمت هرکس به اندازه کاری است که بخوبی می‌تواند انجام دهد». جاحظ می‌گوید اگر در تمام این کتاب جز این جمله نبود کافی بود، بلکه بالاتر از حد کفایت، زیرا بهترین سخن آن است که مقدار کمش تو را از مقدار بسیار بی‌نیاز کند و مفهومش ظاهر و آشکار باشد. گوئی خداوند جامه‌ای از جلالت و عظمت و پرده‌ای از نور حکمت بر آن پوشانده که هماهنگ با نیت پاک و فکر بلند و تقوای بی‌نظیر گوینده‌اش می‌باشد. الجاحظ ابی عثمان عمرو بن بحر، البیان و التبیین. دارالفکر للجمع، ۱۹۶۸، ج ۱، ص ۶۰. مرحوم سید رضی وقتی این جمله را در نهج البلاغه حکمت ۸۱ می‌آورد می‌نویسد: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ حکمتی هموزن آن نیست و هیچ سخنی به آن نمی‌رسد.

۲. شرح ابن الحدید، ج ۱، ص ۲۵-۲۴.

۳. ابن ابی‌الحدید درباره محمد بن ابی‌بکر می‌نویسد: مادر محمد که خدا رحمتش کند اسماء دختر عمیس و از قبیله خنعم است او خواهر «میمونه» همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خواهر لبابه مادر فضل و عبدالله و همسر عباس بن عبدالمطلب است. اسماء از زنانی است که به حبشه هجرت کرده است و در آن هنگام همسر جعفر بن ابی‌طالب (علیه السلام) بود و همان جا محمد و عبدالله و عون از او متولد شدند و سپس همراه جعفر به مدینه هجرت کرد و چون جعفر در «جنگ موته» شهید شد. ابوبکر اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای او همین محمد بن ابی‌بکر را آورد. پس از مرگ ابوبکر، علی (علیه السلام) اسماء را به همسری گرفت و اسماء برای علی (علیه السلام) یحیی را آورد و در این موضوع هیچ خلافتی نیست. ... محمد بن ابی‌بکر از کسانی است که در روزگار زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متولد شده است. ابن عبدالبر در استیعاب می‌گوید: محمد بن ابی‌بکر در سال حجة الوداع در آخر ذی قعدة و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آهنگ حج فرموده بود در ذوالحلیفه متولد شد. عایشه او را محمد نام نهاد و پس از آنکه قاسم پسر محمد متولد شد به او کنیه ابوالقاسم داد و اصحاب پیامبر در این کار مانعی نمی‌دیدند یعنی این‌که نام و کنیه رسول خدا را بر کسی نهند محمد بن ابی‌بکر سپس در دامن علی (علیه السلام) تربیت شد و در کف حمایت او بود تا آنکه در مصر کشته شد. علی (علیه السلام) نسبت به او محبت می‌کرد و او را می‌ستود و برتری می‌داد. محمد که خدایش رحمت کند اهل عبادت و اجتهاد بود و از کسانی است که ادامه در صفحه بعد

بنگر که چگونه زمام امور خود را در اختیار این بزرگ مرد نهاده است... سبحان الله! چه کسی این همه امتیازات گرانبها و ویژگی‌های شریف و با ارزش را به این مرد ارزانی داشته؟ چگونه می‌شود یکی از فرزندان عرب که تنها در آن محیط افراد خانواده خود زیسته و پرورش یافته و با هیچ یک از فلاسفه همنشین نبوده در حکمت و دقایق علوم الهی از افلاطون و ارسطو آگاهتر باشد. کسی که با بزرگان عرفان و اخلاق هرگز معاشر نبوده در این باب برتر از سقراط باشد. کسی که در میان شجاعان پرورش نیافته چون اهل مکه بازرگان بودند نه جنگجو با این حال شجاعترین فردی باشد که گام بر روی زمین نهاده است... علی (علیه السلام) فصیح‌تر از سبحان و قس بود و حال آنکه قریش سخن‌آورترین قبیله عرب نیست و قبایل دیگر از ایشان سخن‌آورتر بوده‌اند. گفته‌اند سخن‌آورترین قبائل عرب جرهم بوده است، هر چند خردمندی نداشته‌اند و علی (علیه السلام) پارسا تر و پاک دامن‌ترین مردم است و حال آنکه قریشیان مردمی آزمند و دنیا دوست بودند. آری جای شگفتی نیست آن هم در مورد کسی که محمد (صلی الله علیه و آله) مربی و پرورش دهنده او بوده است، وانگهی عنایت خداوندی هم او را یار و یاور بوده است. باید از او چنین حالاتی ظاهر شود.^۱

۲-۳. دیدگاه جرج جرداق

این نویسنده معروف مسیحی لبنانی در کتاب خود «الامام علی صوت العدالة الانسانية» در پایان فصلی که به بیان شخصیت علی (علیه السلام) اختصاص داده درباره نهج البلاغه می‌گوید:

در محاصره عثمان دست داشت و چون پیش عثمان رفت، عثمان به او گفت: اگر پدرت تو را در این حال می‌دید خوشحال نمی‌شد. محمد بیرون آمد و پس از او کس دیگری وارد شد و عثمان را کشت و هم گفته شده است که محمد به کسانی که همراهش بودند اشاره کرد و آنان او را کشتند.

ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۴-۱۴۳. به مناسبت نامه ۳۴ که امام (علیه السلام) به محمد بن ابوبکر نوشت هنگامی که در اثر عزلش از فرمانداری «مصر» و فرار دادن «مالک اشتر» بجای او ناراحت شده بود سرانجام «اشتر» در بین راه از دنیا رفت و به آنجا نرسید. و در قلمز بر اثر خوردن شربتی که با سم سخت و مهلکی مزوج کرده بودند او را به شهادت رساندند (الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۳۰).

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۶-۱۴۵

«آیا در تاریخ مشرق زمین، هیچ به سراغ «نهج البلاغه» رفته‌اید؟ نهج البلاغه‌ای که از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست داده که تا انسان هست و تا خیال و عاطفه و اندیشهٔ انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری او پیوند ناگسستنی خواهد داشت، آیات بهم پیوسته و هماهنگ جوشان از حسی عمیق و بینشی ژرف، لبریز از شور واقعیت و گرمی حقیقت سرشار از اشتیاق تمام برای شناخت ماوراء این حقیقت...».

نهج البلاغه بیانی است رساتر از هر رسا و پاره‌ای از یک تنزیل بیانی که با اصول بیان عربی پیوند جاودانه دارد و چون آن دیگر نبوده و نخواهد بود و تا آن جا اوج می‌گیرد که دربارهٔ آن گفته‌اند، بیانست پائین‌تر از کلام خداوندی و بالاتر از بیان بشری... آیا عقلی این چنین، علمی مانند این علم، بلاغت و بیانی را بسان این بیان و بلاغت و شجاعتی را همانند این شجاعت و بلاغت شناخته‌ای؟ که کمال آن با بشر دوستی و مهر و عاطفه‌ای باشد که حد و مرزی را نمی‌شناسد تا آن جا که این همه مهر و شفقت تو را به تعجب وادارد چنانچه آن همه ویژگی‌ها و برتری‌ها که گرد هم آمده و در وجود یک تن از فرزندان آدم و حوا جمع شده اند تو را بشگفتی اندازد... تا آنجا که می‌نویسد:

«... ولی در پیشگاه حقیقت و تاریخ یکسان است که تو این مرد بزرگ و عظیم را بشناسی یا نشناسی، زیرا تاریخ و حقیقت به‌خوبی گواهند که او روح بزرگ و وجدان پر عظمتی است. او شهید راه حق، پدر شهیدان، علی بن ابیطالب صدای عدالت انسانی و شخصیت جاودان مشرق زمین است و یکتا نسخه‌ای است که شرق و غرب جهان در گذشته و امروز چون او بخود ندیده است».^۱

ای روزگار تو را چه می‌شد اگر تمام نیروهای خود را بسیج می‌کردی و در هر عصر و زمانی، بزرگ مردی چون علی، با همان عقل و همان قلب، همان زبان و همان شمشیر به جهان انسانیت عطا می‌کردی.^۲

۱. «الامام علی بن ابیطالب، عظیم العظماء نسخة مفردة لم ير لها الشرق ولا الغرب صورة طبق الاصل لاقدیماً ولا حديثاً. شبلی شمیل به نقل از جورج جرداق، الامام علی صوت العدالة الانسانية»، علی و حقوق الانسان با مقدمه میخائیل نعیمه، بیروت: دارالفکر العربی ص ۳۷.

۲. و ماذا عليك يا دنيا لو حشدت قواک فاعطيت في كل زمن علیاً بعقله و قلبه و لسانه و ذی فقااره!! الامام علی، ادامه در صفحه بعد

باتوجه به برخی از دلالتی که گذشت تردیدی باقی نمی‌ماند که نهج البلاغه سخن امیرمؤمنان (علیه السلام) است و کسی باور نمی‌کند که یک فرد عادی بتواند این همه گفتار نغز و سخنان شیرین و حساب شده و دقیق را اینگونه بیان کند و این کار جز از امیرمؤمنان (علیه السلام) که قلبش گنجینه اسرار الهی و روحش اقیانوس عظیم علم و دانش است ساخته نیست.^۱

۴. اسناد و مدارک نهج البلاغه

از آنچه گذشت شکی باقی نمی‌ماند که خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات نهج البلاغه، از آن امیرمؤمنان (علیه السلام) است و گردآورنده آنها شریف رضی است همان کسی که در خاندان پاک و با شخصیتی پرورش یافته که از کودکی آثار بزرگی و مجد و عظمت از چهره‌اش نمایان بود و ثعالبی که معاصر وی بوده است درباره‌اش می‌گوید:

او امروز شگفت‌ترین مردم عصر و شریفترین سادات عراق است و گذشته از اصالت نسب و حسب^۲ به ادب روشن و فضل و کمال آراسته شده

همان، ص ۴۹

۱. ابن جوزی که خود یکی از خطبا و موزخان و مفسران معروف اهل سنت است می‌گوید: خداوند امتیازات، حلاوت و ملاح و زیبایی و فصاحت را در وجود علی (علیه السلام) جمع‌آوری کرده، کلمه‌ای از او ساقط نشده و حجت و برهانی از دست نرفته است.

تمام سخن گویان را ناتوان ساخته و گوی سبقت را از همگان ربوده است. کلماتی که نور نبوت بر آن تابیده و افکار و عقول را حیران ساخته است. تذکرة الخواص، باب ۶، ص ۱۱۶.

عباس محمود العقاد که از بزرگترین نویسندگان معاصر عرب محسوب می‌شود درباره شخصیت امیرمؤمنان (علیه السلام) و کلمات آن حضرت در نهج البلاغه می‌نویسد: هر نمونه از کلام او گواه بر استعداد و ملکه خدا داد او در قدرت بیان حقایق است. او بدون شک از فرزندان آدم است که علم اسماء به او آموخته شد و مصداق... و علم آدم الاسماء کلها و همچنین «اوتو الكتاب» و فصل الخطاب است. عباس محمود، العقاد العبقريات، چاپ دارالکتاب اللبنانی، ج ۲، ص ۱۳۸. هبة الدین شهرستانی نیز در ما هو نهج البلاغه به تفصیل در این باره بحث کرده است.

۲. گرچه حسب و نسب و شخصیت او برای همگان روشن است ولی جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: الامینی، النجفی، عبدالحسین، احمد الغدیر فی الكتاب و السنة و الادب، منشورات النجف الاشرف مطبعة الحیدری، ط ۴، ۱۳۹۶ هـ، ج ۴، ص ۲۲۲-۱۸۰. فاخوری حنا تاریخ الادب العربی چاپ حیدری، ج ۲، ۱۳۸۰، ص ۸۳۳، سید علیخان، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، بیروت: مؤسسه الوفاء، ط ۲، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م، ص ۴۶۶. ثعالبی، نیشابوری، ابی منصور عبدالملک یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق الدكتور مفید محمد قمیه، دارالکتب ادامه در صفحه بعد

است.^۱ با این حال آیا می‌توان پذیرفت که شخصی به شرافت و صدق و صفا و معرفت سیدرضی حاضر شود که گفته‌ها و افکار خود را به علی بن ابیطالب (علیه السلام) نسبت دهد و چنین دروغ بزرگی را که شاید نظیر آن را تاریخ معرفت بشری نشان نداده باشد مرتکب شود؟ اگر نظر کسانی را که بر این باورند که آنچه از خطبه‌ها و حکمت‌ها در نهج البلاغه است تألیف همان کسی است که آن را جمع کرده و به امیرالمؤمنین نسبت داده و سخن خود حضرت نیست پذیرفت. کدامین دلیل می‌تواند صحت نقل اقوال موثق‌ترین ناقلان آثار را اثبات کند؟ آیا با پذیرش این تهمت‌ها همه معارف ما که با تکیه به صدق گفتار و عدالت شخصیت نقل کنندگان ثابت می‌شود متزلزل نمی‌گردد؟ تشکیک بعضی از اشخاص در موضوع نهج البلاغه یا از

العلمیته، بیروت: ط ۱، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۱۵۵.

التعالی، خاص الخاص، منشورات دارالمکتبه الحیة، بیروت: طبعه جدیدة قدم له حسن الامین، ص ۲۰۱، عاملی، امل الآمل، تحقیق السید احمد الحسینی، ناشر دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲ش، مطبعة نمونه، قم: ج ۲، ص ۲۶۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد او مدینة السلام، دارالکتب العلمیته، بیروت: بی تا، ج ۲، ص ۲۴۶. الدكتور ابراهیم ایوب، التاریخ العباسی، السیاسی، والحضاری، و الحضاری، بیروت: مکتبه، المدرسه دارالکتب العالمی، ط ۱، ۱۹۸۹م، ص ۱۵۷. مرآة الجنان، ج ۳، ص ۱۵. محمد فریدوجدی، دائرة معارف القرن العشرين، بیروت: دارالمعرفة، ط ۳، ۱۹۷۱م، ج ۴، ص ۲۵۱. خوانساری، اصفهانی میرزا، محمداقر موسوی، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات تحقیق اسدالله اسماعیلیان، چاپ مهر استوار، قم: نشر مکتبه اسماعیلیان قم، خیابان ارم، تهران: ناصر خسرو، پاساژ مجیدی، ج ۶، ص ۱۹۰ به بعد. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، النجف الاشرف المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۱۰۷. صدر سید حسن، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلامی، منشورات، شركة النشر و الطباعة العراقیه المحدودة، بی تا، ص ۳۳۸. قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، تهران: انتشارات فراهانی، بی تا، ج ۱، ص ۵۲۶.

اردبیلی، غروی، محمد بن علی، جامع الرواة، مطبعة شرکت، چاپ رنگین، ۱۳۳۱، قم: کتابفروشی مصطفوی، ج ۲، ص ۹۹. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۷۲. فهرست اسماء مصنفی الشیعه (معروف به رجال نجاشی)، ص ۲۸۳. مدنی، سید علی صدرالدین بن معصوم، انوار الربیع فی انواع البدیع، تحقیق شاکر هادی شکر، مطبعة النعمان، النجف الاشرف، ط ۱، ۱۳۸۸هـ - ۱۹۶۸م، ج ۱، ص ۳۲۹. افندی اصبهانی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق سیداحمد حسینی، قم: مطبعة الخیام، ۱۴۰۱هـ ج ۴، ص ۱۴. حسینی، جمال‌الدین احمد بن علی معروف به ابن غنیمه عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب، بیروت: منشورات دارمکتبه الحیة، ص ۲۳۴ به بعد الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۲. دوانی، علی، سیدرضی، مؤلف نهج البلاغه، ص ۲۰-۱۹. علم الهدی، سید مرتضی، مسائل الناصریات، تحقیق مرکز البحوث والدراسات العلمیته، مطبعة مؤسسة الهدی، ۱۹۹۷م، ۱۴۱۷هـ ق، ص ۶۲.

۱. مقدمه شرح نهج البلاغه، محمد عبده.

بی‌اطلاعی است یا از غرض‌ورزی.

گذشته از این، هم اکنون کتاب‌هایی به عنوان مصادر و اسناد نهج البلاغه در دست ما است که اسناد و مدارک این خطبه‌ها را در کتاب‌هایی که قبل از سید رضی نگاشته شده به دست آورده است.^۱ و با رجوع به این کتاب‌ها دیگر جای برای تردید کردن در اسناد نهج البلاغه باقی نمی‌ماند بلکه انسان یقین پیدا می‌کند که اینها کلمات یک انسان عادی نیست و محتوای نهج البلاغه دلیل بر اعتبار سند آن و صادر شدن از معصوم (علیه السلام) است.

سید رضی شخصاً شیفته سخنان علی (علیه السلام) بوده است. او مردی ادیب و شاعر و سخن‌شناس بود.

ثعالبی درباره‌اش گفته است:

او از همه شعرای آل ابیطالب برتر است با اینکه آل ابیطالب شاعر برجسته فراوان دارند. اگر بگویم در همه قریش شاعری به این پایه نرسیده است، دور از صواب نگفته‌ام.^۲

سید رضی بخاطر همین شیفتگی که به ادب عموماً و به کلمات حضرت علی (علیه السلام) خصوصاً داشته است، بیشتر از زاویه فصاحت و بلاغت و ادب به سخنان مولی می‌نگریسته است و به همین جهت در انتخاب آنها این خصوصیت را در نظر گرفته است، یعنی قسمت‌هایی بیشتر نظرش را جلب می‌کرده است که از جنبه بلاغت برجستگی خاص داشته است^۳ از این رو نام مجموعه منتخب خویش را نهج البلاغه، نهاده است و به

۱. از جمله آنها است مصادر نهج البلاغه و اسانیده، تألیف حسینی، خطیب عبدالزهره دارالاضواء، بیروت: الطبعة الثانية. ۱۴۰۵هـ-۱۹۸۵م. ج ۱، ص ۴۱-۲۹. که یکصد و چهارده سند را برای این خطبه‌ها نقل می‌کند همچنین کتاب دیگری به نام نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه است که مجموعه سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) را از خطب، اوامر، کتب و رسائل و وصایا، ادعیه، کلمات قصار در چند جلد جمع‌آوری کرده است که شامل نهج البلاغه فعلی و قسمتهای علاوه‌ای است که سید رضی آنها را انتخاب نکرده و یا در اختیارش نبوده است: رجوع شود به محمودی، شیخ محمدباقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه، مطبعة النعمان النجف الاشرف، الطبعة الاولى، ۱۳۸۵هـ-۱۹۶۵م.

۲. مقدمه عبده بر شرح نهج البلاغه

۳. سید رضی خود از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت است و گوی سبقت را در این میان از بسیاری از فصحا و بلغای عرب برده است. زکی مبارک نویسنده معروف مصری می‌گوید: هرگاه به نثر او نگاه می‌کنیم عالمی را می‌بینیم که ادامه در صفحه بعد

همین جهت نیز اهمیتی به ذکر مآخذ و مدارک نداده است فقط در موارد متعددی به تناسب خاصی نام کتابی را می‌برد که آن خطبه یا نامه در آنجا آمده است.

در یک مجموعه تاریخی و یا حدیثی در درجه اول باید سند و مدرک مشخص باشد وگرنه اعتبار ندارد ولی ارزش یک اثر ادبی در لطف و زیبایی و حلاوت و شیوایی آن است. در عین حال نمی‌توان گفت که سید رضی از ارزش تاریخی و سایر ارزش‌های این اثر شریف غافل و تنها متوجه ارزش ادبی آن بوده است.^۱

۵. تعریف سوگند

یکی از معارف بزرگ نهج‌البلاغه سوگندهای آن است^۲ که در زبان فارسی بیشتر همان کلمه قسم به کار برده می‌شود مرحوم طبرسی می‌گوید: قسم عبارتست از

نثر علمی او گواهی می‌دهد که از بزرگان ادبا است و هنگامی که به شعر او می‌نگریم شاعری چیره دست با ذوقی مطبوع مشاهده می‌کنیم و این امتیازی است که در این زمان در کمتر کسی دیده می‌شود. زکی مبارک، عبقریه الشریف الرضی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۸ م، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷.

و نیز می‌نویسد:

اگر همه آثار قلمی سید رضی باقی می‌ماند آن وقت می‌توانستیم بگوئیم او در میان همه مؤلفان بزرگ، نویسنده‌ای بی‌همتا است و دارای مقام بلندی در نویسندگی است، همان، ص ۲۱۱.

۱. سیری در نهج‌البلاغه، ص ۲۳

۲. امام (علیه‌السلام) حدود ۱۶۳ بار در نهج‌البلاغه سوگند یاد کرده که در ۱۵۳ مورد به خدا و در ده مورد دیگر بجان خودش سوگند یاد کرده و تعبیر به لعمری فرموده است. که جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج‌البلاغه صبحی صالح، ص ۶۶، خطبه ۲۴، ص ۹۲، خ ۵۶، ص ۱۲۲، خ ۸۹، ص ۲۴۷، خ ۱۷۳، ص ۲۴۱، خ ۱۶۶، ص ۳۶۹، نامه ۹، ص ۲۸۷، خ ۱۹۲، ص ۳۶۷، نامه ۶، ص ۴۴۶، نامه ۵۴، ص ۲۷۷، خ ۱۸۷.

«لعمری» و «عمر» و «عمر» به معنای مدت زندگی است و به هنگام قسم. عمر (به فتح عین) گفته می‌شود در اینجا لعمری مبتدا و خبرش، محذوف است و در اصل «لعمری قسمی» به عمرم سوگند (که ما در فارسی به جانم سوگند می‌گوئیم) است طریحی در مجمع البحرین، اینجا سؤالی مطرح می‌کند و آن اینکه چگونه این جمله، در قرآن به کار رفته و به غیر خداوند سوگند یاد شده است در حالی که قسم تنها به ذات پاک خداوند یاد می‌شود؟ و در پاسخ می‌گوید که این قسم، حقیقی نیست بلکه صورت قسم است و یا اینکه در تقدیر چنین است. «بواهب عمری و عمرک» یعنی سوگند به کسی که عمر و جان به من و تو بخشیده است. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مجمع البحرین، تحقیق مؤسسه البعثه قم، الطبعه الاولى، ۱۴۱۵ هـ ق، ج ۲، ص ۱۲۶۸، (عمر) بمناسبت آیه: «لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون» (سوره حجر / آیه ۷۲).